

آلبر کامو

بیگانه

ترجمہ امیر جلال الدین اعلم

www.ketab.ir



انتشارات نیلوفر

Camus, Albert.

کامو، آلبر، ۱۹۱۳-۱۹۶۰.

بیگانه / آلبر کامو: ترجمه امیرجلال الدین اعلم. - [ویرایش ۲]. تهران: نیلوفر، ۱۳۷۷.

ISBN 978-964-448-057-7

ص. ۱۴۴

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

L'Etranger.

عنوان اصلی:

این کتاب با مقدمه ژرمن بره Germaine Bree و کارلوس لینز Carlos Lynes می باشد.

۱. داستانهای فرانسوی - قرن ۲۰. الف. اعلم، امیرجلال الدین، ۱۳۲۰-۱۳۹۵، مترجم. ب. عنوان.

ب ۲۹۲ ک

۸۴۳/۹۱۴

ب ۹ / الف ۱۸۳ / PQ ۲۶۳۴

م ۷۷-۴۵۲۸

۱۳۷۷

کتابخانه ملی ایران

www.ketab.ir



انتشارات نیلوفر خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، تلفن: ۶۶۴۶۱۱۱۷

آلبر کامو

بیگانه

ترجمه امیرجلال الدین اعلم

چاپ اول: ۱۳۶۶

چاپ چهاردهم: تابستان ۱۴۰۰

چاپ دیبا

شمارگان: ۲۲۰۰ نسخه

همه حقوق محفوظ است.

فروش اینترنتی: niloofarpublications.com

پیشگفتار آلبر کامو

دیرگاهی پیش بیگانه را در جمله‌ای خلاصه کردم که تصدیق می‌کنم بسیار شگفت‌نما و خارق اجماع است: "در جامعه ما هر آدمی که در سرِ خاکسپاریِ مادرش نگرید، خودش را در معرض این خطر می‌آورد که محکوم به مرگ شود" مرادم از آن گفته جز این نبود که قهرمان کتاب محکوم می‌شود زیرا در بازی همگانی شرکت نمی‌کند. بدین معنی او با جامعه‌ای که در آن می‌زید بیگانه است. در حاشیه، در کناره زندگی خصوصی، منزوی، و لذت‌جویانه پرسه می‌زند. برای همین است که برخی خوانندگان وسوسه شده‌اند که او را انسانی وازده بشمرند. ولی اگر آدم از خودش بپرسد که مورسو^۱ از چه باره در بازی همگانی شرکت نمی‌کند، تصویری دقیقتر از منش او، یا به هر حال تصویری سازوارتر با نیت‌های نویسنده‌اش، حاصل می‌کند. پاسخش ساده است: مورسو از دروغ گفتن سر باز می‌زند. دروغ گفتن نه تنها آن است چیزی را که راست نیست بگوئیم. بلکه همچنین، و بویژه، آن است که چیزی را راست‌تر از آنچه هست بگوئیم و، در مورد دل انسان، بیشتر از آنچه احساس می‌کنیم بگوئیم. این کاری است که همه‌مان هر روز می‌کنیم تا زندگی را ساده

۱. Meursault: نام قهرمان بیگانه. - م.

گردانیم. مورسو، به خلاف آنچه می‌نماید، نمی‌خواهد زندگی را ساده گرداند. مورسو می‌گوید که او چیست، از گنده جلوه دادن احساسهایش سر بازمی‌زند، و جامعه بی‌درنگ احساس خطر می‌کند. مثلاً از او می‌خواهند که بنا بر ضابطه متعارف بگوید از جرمش پشیمان است. پاسخ می‌دهد که در این باره بیشتر احساس دلخوری می‌کند تا پشیمانی حقیقی. و همین تفاوت مختصراً محکومش می‌کند.

پس، به دیده من مورسو آدمی وازده نیست، بلکه انسانی است بیچاره و عریان، و دل‌باخته خورشیدی که سایه به جانمی‌گذارد. مورسو نه همان بی‌بهره از حساسیت نیست بلکه اشتیاقی ژرف - ژرف از آن رو که خاموش است - به او جان می‌بخشد: اشتیاق به مطلق و راستی. این راستی هنوز منفی است، راستی بودن و راستی احساس کردن، ولی بدون آن هیچ فتحی بر خود و بر جهان هرگز شدنی نیست.

بنابراین، آدمی چندان بر خطا نیست که در بیگانه سرگذشت انسانی را بخواند که بدون هیچ‌گونه نگرش قهرمانانه می‌پذیرد که جانش را بر سر راستی بگذارد. همچنین گفته‌ام، و باز هم به وجهی شگفت‌نما و خارق‌اجماع، که کوشیده بودم در وجود شخصیت قهرمانم، یگانه مسیحی را که سزاوارش هستیم بنمایانم. پس از توضیح‌حایم، فهمیدنی است که این سخن را بی‌هیچ‌گونه آهنگ توهین به مقدسات گفته‌ام، و تنها با محبتی اندک طعنه‌آمیز که هنرمند حق دارد به شخصیت‌های آفریده خویش احساس کند.

Albert Camus

پاریس، ۸ ژانویه ۱۹۵۵